

بسیاری از سوزه‌ها و موضوعات مرتبط با مفاهیم همسو با ارزش‌های دوران دفاع مقدس، همچون ایثار، جهاد و شهادت تا به حال به اشکال مختلف از سوی هنرمندان و نویسندگان روایتگری شده و فیلمی یا تری بر پایه آن بنا شده است؛ ولی این به این معنا نیست که موضوعات واقعی و تاریخی کشورمان در این عرصه پهناور به پایان رسیده است. جلوه‌ای از تغییر مقام معظم رهبری مبنی بر اینکه ارزش‌های معنوی حاکم بر فضای عمومی جامعه و جبهه‌های جنگ در دوران دفاع مقدس را «گنج» نامیدند ناظر بر همین است که دفاع جاتانه مردم از عزت و آزادی و استقلال‌شان سرشار از مفاهیم بکر، ارزشمند و شگفت‌است؛ عرصه‌ای که هر چه عمیق‌تر بکاویم، پاره‌های درخشان‌تری از مضامین متعالی دستگیرمان می‌شود. در این راستا، تهیه بانک سوزه ایثار و شهادت یک اقدام ارزشمند است که زمینه فعالیت‌های نوشتاری و فیلمسازی را برای نویسندگان و فیلمسازان فراهم می‌کند.

در هفته دفاع مقدس از میان حدود ۲۰۰ سوزه بکر و دست‌اول، سوزه‌های حاضر، انتخاب و به علاقه‌مندان تقدیم شده‌است.

پیشنهاد سوزه



موضوعات پیشنهادی برای نویسندگان و فیلمسازان

سوزه‌های جنگی

موضوعات بسیاری از دوران دفاع مقدس

به یادگار مانده که می‌تواند دستمایه نوشتن داستان‌های کوتاه و بلند و فیلم‌های سینمایی شود

۸ سال دوران دفاع مقدس، صحنه تمام‌عیار رویارویی رزمندگان دلیر کشورمان با ارتش تاین دندان مسلح و مجهز حکومت بعثی عراق بود که با مقاومت ملت مسلمان و نیروهای مسلح کشورمان باعث حفظ و حراست از آب و خاک میهن‌مان شد و در این خصوص، روایت‌ها، حکایت‌ها و داستان‌های بی‌شماری از آن دوران در صحیفه تاریخ مانده که هر کدام نشانگر گوشه‌ای از روحیه ایثارگری و مقاومت ملت ایران در مقابل دشمن است. علاوه بر آثار ادبی و هنری متعددی که در این مدت از وقایع آن دوران ثبت و ضبط شده، سوزه‌های بسیاری هم در حافظه تاریخ موجود است که می‌شود براساس آنها، داستان‌های تازه نوشت یا فیلم‌های کوتاه و بلند جدیدی ساخت. یکی از اقدامات ارزشمند در این زمینه، تهیه بانک سوزه ایثار و مقاومت است که توسط معاونت پژوهش و ارتباطات فرهنگی سازمان بنیاد شهید و امور ایثارگران در قالب یک پژوهش فرهنگی بازنویسی احمد عربلو تهیه شده است. در هفته دفاع مقدس، تعدادی از سوزه‌های بکر و دست‌اول این پژوهش که در قالب «چند قدم تا متن» تهیه شده برای نوشتن داستان‌های تازه و ساختن فیلم‌های جدید به نویسندگان و فیلمسازان علاقه‌مندان ارائه می‌شود.



سوزه‌های ناب

سر بر پوکه‌ها گذاشتند و خوابیدند

در یکی از عملیات‌ها در منطقه فاو، در یگان توپخانه، رزمنده‌ها به شدت دچار کمبود نیرو می‌شوند. چند نفر بسیجی از راه می‌رسند و همزمان با رسیدن آنها، دشمن دست به پاتک می‌زند. ۲ نفر از این بسیجی‌ها، ۲ جوان قوی و تومند هستند که با نیروی عجیب مشغول گلوله‌گذاری می‌شوند. آنها در مقابل نگاه حیرت‌زده رزمنده‌ها گلوله‌های کاتیوشا و توپ را یکی بعد از دیگری در داخل قبضه می‌گذارند و شلیک می‌کنند. این نبرد ۲۴ ساعت طول می‌کشد و این دو بسیجی بدون کوچک‌ترین استراحت با قدرت و ایمان عجیبی به نبرد ادامه می‌دهند و حاضر نمی‌شوند لحظه‌ای کار خود را ترک کنند. دشمن شکست می‌خورد و بعد از طرف قرارگاه فرماندهی اعلام می‌شود که دیگر نیاز به شلیک نیست. در همین هنگام، ۲ بسیجی جوان که به کل از پا درآمده‌اند، به محض قطع آتش توپخانه همانجا در پای قبضه‌های توپ، سر به روی پوکه‌های برنجی که روی هم انباشته شده است می‌گذارند و بی‌اختیار به خوابی عمیق فرو می‌روند...

چهره همیشه خندان یک رزمنده

رزمندگان برای انجام عملیات بیت المقدس ۲ در منطقه ماروق عراق آماده می‌شوند. در گردان علی اکبر، یک نیروی بسیجی به نام سیروس وجود دارد که شوخ است و به دلیل داشتن روحیه‌ای شاد و بازیگوش، معروف است؛ به گونه‌ای که گاهی اوقات رزمندگان دیگر از دست شوخی‌ها و بی‌خیالی‌های او خسته و ناراحت می‌شوند و حتی تصمیم به اخراج او از گردان می‌گیرند. همه فکر می‌کنند که او با داشتن چنین روحیه‌ای، حتماً فرزند خانواده‌ای بی‌درداست. موقع عملیات فرامی‌رسد و او با شجاعت غیرقابل وصفی با دشمن می‌جنگد و در همان عملیات هم به شهادت می‌رسد. وقتی که بعد از عملیات، نیروها به شهر همدان برمی‌گردند و هنگامی که به دیدار خانواده‌های شهیدان عملیات می‌روند، ناگهان در کمال شگفتی متوجه می‌شوند که خانه سیروس در یکی از محروم‌ترین مناطق شهر و در حاشیه شهر همدان واقع است. آنها وقتی که وارد خانه می‌شوند با زنی نابینا مواجه می‌شوند که مادر سیروس است و... تازه آنها متوجه می‌شوند که سیروس تنها فرزند این مادر بوده و پدر خود را هم در سال‌های گذشته از دست داده و... سیروس، تمام مشکلات خود را پشت چهره شاد و خندانش پنهان کرده بود.

عجب غذای بدمزه‌ای!

بعد از یک عملیات سنگین رزمندگان در یکی از مناطق، وضعیت سختی پیش می‌آید، به طوری که حدود ۳ روز غذا به رزمندگان نمی‌رسد. گرسنگی طولانی مدت رزمنده‌ها را اذیت می‌کند به طوری که آنها از شدت گرسنگی ریشه گیاهان را پوست می‌کنند و می‌خورند و از آب بارانی که در چاله‌چوله‌ها باقی مانده می‌نوشند. بعد چند روز تحمل رنج و مشقت فراوان نیروهای کمکی می‌رسند و رزمندگان به مقر نیروهای عراقی حمله می‌کنند و اتفاقاً آشپزخانه آن مقر به دست همین رزمنده‌های گرسنگی کشیده می‌افتد و آنها شکمی از عزا در می‌آورند... اما در گوشه آشپزخانه، چشم رزمنده‌ها به یک دیگ بزرگ می‌افتد. چند نفر، سراغ دیگ می‌روند و با زحمت فراوان آن را به جای امنی می‌برند تا با فراغ بال غذای داخل آن را بخورند. اما وقتی که در دیگ را باز می‌کنند، ناگهان یک افسر دشمن را می‌بینند که کز کرده و در داخل دیگ پنهان شده است. همه رزمنده‌ها با دیدن این صحنه به خنده می‌افتند که عجب غذای بدمزه‌ای داخل این دیگ بوده و آنها خبر نداشته‌اند.

تو هم قد «صمدخان» هستی

شخصیتی به نام جمیل شهسواری در زمان شرارت ضدانقلاب در کردستان، عضو سپاه پاسداران می‌شود. با دلآوری به عنوان مسئول عملیات گردان حضرت رسول (ص) در شهر ایواندره مشغول به خدمت می‌شود. هنگامی که شرارت‌های گروهک مسلح در کردستان به اوج خود می‌رسد جمیل و همزمانش در روستاها و ارتفاعات آنها را تار و مار می‌کنند. جمیل و یارانش به دنبال یکی از سرکرده‌های ضدانقلاب مشغول گشت‌زنی می‌شوند. طی ماجرای جالب او را پیدا می‌کنند. در خرداد ۶۷ جمیل و تعدادی از همزمانش برای گشت‌زنی به منطقه آب‌اتو می‌روند. به دلیل برخورد خوب و خلق خوش، جمیل خیلی سریع با مردم محل ارتباط برقرار می‌کند. یکی از اهالی او را به خانه‌اش دعوت می‌کند. هنگام چای خوردن بچه خانواده وارد اتاق می‌شود به جمیل می‌چسبد و با او شروع به حرف زدن و بازی می‌کند. بچه به جمیل می‌گوید: «تو هم قد «صمدخان» هستی (صمدخان همان سرکرده‌ای است که آنها دنبالش می‌گردند). جمیل می‌پرسد: «مگر تو صمدخان را می‌شناسی؟» بچه جواب می‌دهد: «دیشب خانه ما بود» پدر وارد اتاق می‌شود و می‌فهمد بچه دسته گلی به آب داده. گوش او را می‌گیرد و کشان کشان از اتاق بیرون می‌برد. به این ترتیب رد سرکرده را می‌زنند و او را می‌بایند.

۲ برادر

در یکی از عملیات‌ها، ۲ برادر به نام‌های ابراهیم و رضا در یک گردان مشغول خدمت می‌شوند. ابراهیم، برادر کوچک‌تر، مسئول تیربار است. زمانی که خبر مجروح شدن برادرش، رضا را به او می‌دهند و از او می‌خواهند تا به عقب برگردد و سری به او بزند، ابراهیم بسیار جدی می‌گوید: برای کسی که در خط مقدم جبهه است، هم امکان دارد زخمی شود و هم شهادت یا اسارت قسمتش شود، پس قرار نیست وقتی برای برادرم اتفاقی می‌افتد، من خط مقدم را رها کنم. من رضا را به خدا می‌سپارم. ابراهیم تا آخر عملیات در جبهه می‌ماند و رضا هم در بیمارستان طی چندین عمل جراحی بهبودی‌یابد و جانباز ۷۰ درصد می‌شود؛ ولی ابراهیم با رشادت‌های بسیار در خط جبهه، به شهادت می‌رسد.

